روزنامه شرق

عکس: مهدی حسنی

گفت‌وگو با شیوا دولت‌آبادی درباره علل افزایش خشونت در جامعه ایران

خشونت خود را بازتولید می‌کند

نگار حسینی

خشم و خشـونت به‌سـادگی در خیابان‌ها، خانه‌ها، میان آدم‌ها و در برخورد با محیط‌زیست و جانوران دیده می‌شود. به نظر می‌رسد جامعه ایرانی در سال‌های اخیر خشـمگین‌تر از پیش شـده اسـت. می‌گویند خشـم به یک هسته درونی تهدیدشـدگی برمی‌گردد و نارضایتی، خوراک آن اسـت. با شیوا دولت‌آبادی، روان‌شـناس، دربـاره اینکه چـرا جامعه ایرانی این‌همه خشـمگین اسـت و راهکارهایی برای مدیریت آن، گفت‌وگو کرده‌ایم.

خشـم یکی از هیجان‌های درونی انسان اسـت که طبیعی است. چگونه است این خشم انسان را از تعادل خارج می‌کند و خطرناک می‌شود؟

از دیدگاه روان‌شناسـی تکاملی، همه جانداران به سیسـتم‌های هیجانی‌ای مجهز هستند که با آنها ارتباط خود را با جهان اطراف تنظیم می‌کنند. ما انسان‌ها هم با هیجان‌هایی که یکی از آنها خشـم اسـت، به‌نوعی بقای خود را ضمانت می‌کنیم. این به‌سـادگی به این معناست که اگر تحت هیچ شرایطی اضطراب و خشم نداشته باشـیم، خیلی زود از میان می‌رویم. هیجان‌های منفی ما، ما را از تغییر شـرایط در اطرافمان آگاه و در ما آمادگی برای نشـان‌دادن واکنش ایجاد می‌کنند. اصولا تحریک‌پذیری و واکنش به محرک‌ها، بخشی جدانشدنی از حیات اسـت ولی گاهی پاسخ‌ها در تناسب با محرک‌ها نیستند. از نگاهی دیگر، در روند طبیعی زندگی و حتی در «بهترین شـرایط»، برای رشـد انسـان و مثلا وقتی که همه‌چیز به صورت متعادل و مطلوب هم به انسان داده می‌شود، باز هم جریان رشد طبیعی انسـان در گرو این است که نظم و تعادل او اندکی به هم بخورد و انسـان به دنبال این برود که چیزی به دست بیاورد یا مهارت تازه‌ای یاد بگیرد و شرایط خود را تغییر دهد. کل جریان رشد روانی ما از دیدگاه نظریه‌پردازانی مانند پیاژه و فروید در گرو مضطرب‌شـدن ماسـت. کودک گرسنه و مضطرب می‌شود و مادر را صدا می‌زند و به‌این‌ترتیب به اسـتفاده از گفتار بیرونی دسـت می‌یابد. تعاملی که انسـان در حال رشد با اشیا و انسـان‌های دیگر برقرار می‌کند، همه برای دسـتیابی به تعادل‌هایی اسـت که در جریان لحظه‌به‌لحظه زندگی بر هم می‌ریزند.

برخی ماننـد یونگ این اضطراب‌هـای جاری در زندگی را به شـکل‌های رمانتیک‌تر و تئاتری‌تری تحلیل‌می‌کنند. برای مثال، تنهاماندن کودک همراه با اضطراب است. کودک وقتی مضطرب می‌شود، صدا می‌زند و با بیرون ارتباط برقـرار می‌کند و به‌تدریج هم ارتباط اجتماعی و هم شـناخت یا معرفتش را از جهان، در کسـب همین تجربه‌ها به دسـت می‌آورد. تعادل حیاتی به هم می‌ریزد و کودک برای رسـیدن به تعادل نسـبی برای فهم جهان خود تلاش می‌کند. بنابراین هیجان‌ها در اشـکال مختلف از رشد گرفته تا صیانت از خود، نقشی اساسـی در بودن ما دارند و باید باشـند. همان‌طور که هیجان شادی، طبیعتا در ما انگیزه و شـورآفرین اسـت و تعلق ما را به جهان بیشتر می‌کند، همان‌طور هـم اضطراب، ما را به تکاپو می‌انـدازد کاری کنیم تا اضطرابمان را کاهش دهیم. زیسـتن همراه با تحریک‌پذیری است و خیلی از محرک‌هایی که هرکس از نوزاد تا یک انسـان بالغ به ثمررسیده تجربه می‌کنند، او را آزرده می‌کننـد. اما اینکه وقایع و یـا محرک‌های اطراف هرکـس او را تا چه اندازه برآشـفته می‌کنند، به این برمی‌گردد که او به جهان چطور نگاه و از چه منابع درونـی و بیرونی‌ای برای مواجهه با محرک‌های نامطلوب اسـتفاده می‌کند. بعضی شـرایط محیطی اصولا آسـتانه تحریک‌پذیری فرد را پایین می‌آورند. مثلا در معرض حرارت شـدید قرارگرفتن، در معرض صداهای بلند قرارگرفتن یـا به‌طور خلاصه، هر آنچـه حواس ما را بیش از تـوان طبیعی فیزیولوژیک تحریک کند و به توانمندی و کارایی‌مان آسیب بزند تحمل ما را پایین می‌آورد. درباره اسـترس که خود یکی از ایجادکننده‌های خشـم است، هم از استرس خوب‌وبد می‌گوییم که خوب آن موجب انگیختگی مناسـب برای کارایی و بد آن موجب رنج و درد بسـیار است. حال وقتی از تحریک‌پذیری منفی و به‌ویژه از به‌وجودآمدن خشـم که تحت‌تأثیر ادراک ما از یک محرک اسـت صحبت می‌کنیم، خشـم و تجربه اسـترس تحت‌تأثیر احسـاس تهدیدشـدگی اتفاق می‌افتند، یعنی جایی که احساس می‌کنیم منافع یا بقای خود ما یا کسانی که ما دوست داریم و کسانی که از ما حمایت می‌کنند، یا ما مسئول حمایت از آنها هستیم تهدید می‌شوند، خشمگین می‌شویم.

چرا در برخی افراد و برخی جوامع این خشم بیشتر دیده می‌شود؟

علـت اصلی به‌وجودآمدن خشـم بیـش از هر چیز، به یک هسـته تجربه تهدیدشـدگی برمی‌گردد، یعنی پاسـخ به یک محرک یا اتفاق بیرونی شـدیدتر از پاسـخی اسـت که انتظار می‌رود. این تهدیدشـدگی در آدم‌های متفاوت به اندازه‌های مختلف در سطوح و اندازه‌های متفاوت و در آستانه‌های مختلف رخ می‌دهد. برای مثال، اگر فردی که اعتمادبه‌نفس کافی دارد و دارای پیشـینه‌ای اسـت که او را تا حدودی بر خودش متکی می‌کنـد؛ در برابر یک توهین، خیلی دیرتر آزرده می‌شـود و تهدیدشـدگی را دیرتر احسـاس می‌کند، تا کسـی که از خودش راضی نیسـت، اعتمادبه‌نفس ندارد و ترسو است و اصولا در این جهان احسـاس طردشدگی و رهاشـدگی می‌کند. در یک تحلیل روان‌شناختی، تجربه تهدیدشدگی کاملا فردی و شخصی است و در هرکسی می‌تواند از آستانه دیگری آغاز شـود. بنابر ویژگی‌های شخصیتی، تجارب زندگی و عواملی دیگر، در برخی از افراد آسـتانه‌ها بسیار پایین است و خیلی زود این تنش تهدیدشدگی را تجربه می‌کنند که البته احساس ناکامی و ترس با آن همراه می‌شود و موضع خشمانه می‌گیرند. این در حالی است که تجربه همان شرایط برای دیگری تعبیر و تفسیر یا ترجمه به تهدید نمی‌شود. بنابراین ما می‌توانیم بگوییم آدم‌ها بنا بر ویژگی‌های شـخصیتی‌ای که در هر زمان دسـتاورد و محصول تاریخچه زندگی آنهاسـت به‌علاوه ژنتیک و به اصطلاح «ایی» ژنتیکی که آنها را سـاخته اسـت، به وقایع واکنش نشـان می‌دهند. بحث پایه‌های بیولوژیکی شـخصیت که به‌اختصار در اینجا به آن اشـاره کردیم، در پژوهش‌های مربوط به شخصیت از اهمیت زیادی برخوردار اسـت. به‌سـادگی می‌توانیم جایی برای این تفاوت‌های بیولوژیکی در شـکل‌گیری آستانه‌های تحریک‌پذیری و درنتیجه تهدیدپذیری قائل شویم، یعنی کسـانی را داریم که اصولا و شاید حتی از کودکی خونسردتر از دیگران هستند و این به سازوکار عصبی با حدود زیادی ژنتیکی هر فرد برمی‌گردد که تحت‌تأثیر آن به شکل‌ها و درجه‌های متفاوتی، احساس تهدید می‌کنند. البته جا دارد در نقش ژنتیک مبالغه نکنیم، چراکه شـرایط محیطی، اجتماعـی و اقتصادی می‌توانند باعث تغییر در رفتار و حتی خلق‌وخوی انسـان‌ها شـوند. مثلا گاهی با افرادی برخورد می‌کنیم که می‌بینیم در نوجوانی در بیان رفتارهای خود برون‌گرا بوده‌اند، ولی در میان‌سالی خویشتندار هستند. بنابراین حتی این ویژگی‌هایی که ما به‌عنوان ویژگی‌های کمابیش بیولوژیک شخصیت برای شخص قائلیم، تحت‌تأثیر شرایط محیطـی قرار می‌گیرند و تغییر می‌کنند. ذهن مـا با عاداتی که برای جمع‌بندی درونی گفتارها و طرح‌واره‌های درونی برای خود ساخته است، می‌تواند به طرف تفسیرهای منفی گرایش پیدا کند یعنی حتی اندکی پارانویید به جهان نگاه کند، این البته باز نتیجه تاریخچه زندگی ما اسـت که چه چیزهایی تجربه کرده‌ایم و چـه حمایت‌هایی را دریافتیم و چه حرمت‌شـکنی‌هایی را تجربه کرده‌ایم. اینها به آمادگی‌های زیسـتی‌عصبی علاوه عوامل ژنتیکی یا پایه‌ای شـخصیت یا خام بیولوژیک آدم‌ها را آماده می‌کنند برای اینکه این تهدید را زودتر یا دیرتر احساس کنند و هم اینکه چه مکانیسم‌هایی را برای دفاع خود به راه بیندازند.

در برخی با خشـونت آشـکار مواجهیم و در برخی با خشـونت پنهان. ما خشـم فروخورده و پنهان داریم. آدم‌هایی را داریم کـه زخم معده می‌گیرند. این تفاوت‌ها به‌هرحال در بیان خشـم در انسان‌ها وجود دارد. خود اینکه کسی چرا خشـم را بیرون می‌ریزد و دیگری خشم را فرومی‌خورد، به الگوهای تأیید و تشـویق بیرونی برمی‌گردد. کودکی که بابت حق‌طلب‌نبودن تشویق شده است وقتی خشـمگین می‌شـود، ترجیح می‌دهد با خود ایـن را حل‌وفصل کند و در خـودش بریزد. ما همراه با هیجان‌ها علائم فیزیولوژیک داریم. وقتی هیجان‌ها بالا می‌گیرند بسیار اوقات آن‌قدر سریع خود را نشان می‌دهند که به قول برخی نظریه‌پردازان روان‌شناسـی، اول علائم خود را نشـان می‌دهند و بعد شخص فکر می‌کند برای مثال ترسـیده اسـت. در هـر لحظه، ما مثل یک دانشـمند کوچک فرضیه‌های خود را رد یا اثبات می‌کنیم و خود اینها درواقع رنگ و بوی عاطفی دارند. این تفسیرها از طرح‌واره‌های بسیار عمیق در ذهن ریشه‌گرفته در شـخصیت ما که از کودکی شکل گرفته‌اند، تغذیه می‌شوند. مثلا از یک دیدگاه می‌توانیم کاملا بگوییم برخی طرح‌واره‌های ناسـازگاری که انسان‌ها دارند مثل اینکه «من همیشـه مورد تهدید هستم» یا «هیچ‌کس من را نمی‌فهمد» و «هر کاری کنم فایده ندارد»، در این تفسـیرها از تهدیدها نقش ایفا می‌کنند. ترتیب اینکه من وقتی چیزی را تجربه می‌کنم به خودم چه می‌گویم، معنای تهدید را ایجاد می‌کند. وقتی که از اعتمادبه‌نفس بالا برخوردار نیسـتیم، زودتر احساس می‌کنیم تهدید شـده‌ایم و خیلی زودتر احساس ناکامی می‌کنیم و می‌ترسیم و واکنش خشم نشان می‌دهیم.

> **علت اصلی به‌وجودآمدن خشم بیش از هر چیز به یک هسته تجربه تهدیدشدگی برمی‌گردد یعنی پاسخ به یک محرک یا اتفاق بیرونی، شدیدتر از پاسخی هست که انتظار می‌رود. این تهدیدشدگی در آدم‌های متفاوت به اندازه‌های مختلف در سطوح و اندازه‌های متفاوت و در آستانه‌های مختلف رخ می‌دهد**

اساسا چه اتفاقی می‌افتد که فردی احساس تهدید می‌کند؟

بایـد ببینیم دراین‌میان چه اتفاقی در مغز می‌افتـد؟ در مغز ما مراکزی قرار دارند که حافظه‌های هیجانی ما را در خود ذخیره کرده‌اند. خیلی جاها وقتی که ما آسـیب‌های کوچک و بزرگ دیده‌ایم، اینها با محتوای خود در سیستم عصبی ما مانده‌اند. تفسـیر، فهمیده و باز نشـده‌اند. مثل اینکه آدم از خودش می‌پرسد چرا از یک رنگ اصلا خوشم نمی‌آید؟ هیچ‌وقت پیش نمی‌آید تحلیل کرده باشد یا دنبال داسـتان اولیه گشته باشد. ولی خیلی اوقات معلوم می‌شود یک تجربه ناگوار فهمیده‌نشده بیشتر از جنس شرطی‌شدگی، چنین نتیجه‌ای داشته که من از یک چیزی ذاتا خوشم نمی‌آید و ماهیت آن را دوست ندارم. این یک نمونه خیلی کوچک از حساسـیت‌هایی است که می‌توانیم با حافظه هیجانی داشته باشیم و شکل‌های پیچیده‌تری هم ممکن است وجود داشته باشند. مثلا یک تجربه ناگوار در کودکی با بزرگ‌سـالی که ما را تهدید کرده، ما را آماده می‌کند با بزرگ‌سـالی که کوچک‌ترین شباهتی با این فرد داشـته باشد، خیلی زودتر آشفته شویم و به خشـم اجازه جولان دهیم. پس به‌این‌ترتیب اگـر بخواهیم جمع‌بندی میانه‌ای بکنیم، می‌توانیم بگوییم خشـم تحت‌تأثیر ویژگی‌های فردی، تاریخچه زندگی و تجربه‌های شخصی من از یک‌سو و شرایط اجتماعی‌ای که در آن قرار می‌گیرم - مثـل اینکه اصولا جامعه من چقدر آرامش می‌دهد، اصولا چقدر آرامش در آن تأیید می‌شود، چقدر آدم با آرامش و برآشفته‌نشدن یا کنترل خشم خود می‌تواند در آن موفق باشـد یا برعکس-، از سـوی دیگر، قرار دارد. باید دید چقدر ممکن اسـت وقتی من به‌اصطلاح شمشیر را از رو می‌بندم به‌عنوان کودک یا بزرگ‌سال تأیید بیشتری از جامعه خود بگیرم. خود این به‌طور طبیعی به طرف الگوگرفتن از کسانی که در متن خود تأیید می‌کنند و خود تأییدکننده هستند و آدم‌هایی هستند که امتیازهایی را به من می‌دهند یا می‌گیرند، پیش می‌رود. الگوهای رفتاری خود آنها برای من الگو می‌شـود، یعنی من در چند سـطح می‌آموزم. یک ویژگی‌ای که خشـونت دارد این اسـت که با پرخاشـگری کم نمی‌شـود. اتفاقا خشونت چرخه‌ای دارد که خود را بالا می‌کشـد. یعنی برخلاف اینکه برای مثال خوردن، گرسنگی را برطرف می‌کند، درباره پرخاشگری و بیان خشونت، این موضوع دامن زده می‌شـود. این به سیستم‌های مغزی درگیر در خشـونت برمی‌گردد. درواقع مدارهایی که فعال می‌شـوند سیراب نمی‌شـوند و بیشتر برای اینکه بالا کشیده شـوند، تحریک می‌شوند. شاید در زمانی در عصر بدویت که بشر روی کره خاکی زندگی می‌کرده و غیر از توان جسـمانی و پرخاشگری برای حل‌وفصل مشکلات چیزی نداشـته، ایـن کارا بوده و شـاید بعدها کاربردی هم داشـته که تکاملی باقی مانده اسـت. درعین‌حال، خیلی از انگیزه‌های دیگر که همراه با هیجان‌ها هستند، با برآورده‌شدن کاهش می‌یابند، ولی پرخاشگری نه. نمی‌بینید آدمی که با پرخاش زیادش مشـکل را حل کرده، بعد از آن حال خوشـی داشته باشد. در زندگی روزمره هم دیده می‌شود که نوعی از این چرخه در آن وجود دارد.

جامعه ایرانی بسـیار خشـمگین به نظر می‌رسـد و ظاهرا افراد در آن به‌سـادگی خشم را بروز می‌دهند و در مواردی که لازم نیست میزانی از خشم بروز داده شود، خشم بالایی بروز می‌کند. این جامعه را چطور می‌بینید؟

من جامعه‌ای را می‌بینم که خشـونت در آن تبدیل به ارزش شـده اسـت. تفاوت‌های طبقاتی نوعی خشـونت است و مشاهده تفاوت‌های طبقاتی نیز. به این شـکل که وقتی خیلی از آدم‌ها نمی‌توانند ولی به‌آسـانی تعدادی دیگر به چیزهایی که نیاز دارند دسترسی داشته باشـند، آمادگی برای پرخاشگری دارند چون همیشه تهدیدشدگی را از سوی کسانی که فکر می‌کنند به‌ناحق سهم آنها را خورده و نداده‌اند، احسـاس می‌کنند. بنابراین اگـر جامعه‌ای تبعیض زیادی داشته باشد، همواره در آن نوعی پتانسیل خشم وجود دارد. این به دلیل تجارب، مشاهدات و ناکامی‌های روزمره‌ای است که تجربه می‌شود.

یعنی می‌تـوان گفت از دوره‌ای که تبعیض و نابرابری در سـطح جامعه بیشتر نمایان شد، خشم در این جامعه بیشتر بروز کرد؟

اگـر از بیرون نگاه کنیـم، می‌توانیم بگوییم دیدن یک کـودک کار کنار یک پورشـه، خشونت آشکار اسـت. ما راجع به آن حرف نمی‌زنیم اما تأثیر آن در روان مـا یعنی در سیسـتم اطلاعاتی مـا و در آن حافظه پنهان با ما هسـت. وقتی راجع بـه دومیلیون کـودک کار صحبت و چاره‌جویی می‌شـود، خب، در اینکه یک جامعه نابرابر اسـت، شـکی نیسـت. به‌هرحال، اگر اسم این را خشـونت بگذارم، پنهان اسـت. ولی کسی که گلاویز می‌شـود و قمه و قفل ماشین درمی‌آورد، به شکل آشکار خشم خود را بروز می‌دهد. البته در طبقات مرفه مردم هم‌عرض به لحاظ طبقاتی هم خشونت خود را بیان می‌کنند ولی بخشـی از خشونت ناشی از ناکامی بابت نداشـتن در برابر داشته‌های دیگران اسـت. جامعه‌ای که رو به آینده چشم‌انداز روشـنی به‌ویژه برای نسل جوان نداشته باشد، پر از ناکامی است و ناکامی یعنی تهدید، ترس و ناامنی. بنابراین بخشـی از آن تبعیض آشکار اسـت و بخشی به دلیل نداشـتن چشم‌اندازی روشـن برای تلاش برای بودن و زندگـی و رضایتمندی در زندگی. آدم‌ها برای اینکه از زندگی راضی باشـند هم نیاز دارند که عزت‌نفسشـان ارضا شود و به آن بازخوردی از ارزشـمندی آنها داده شـود و یکی اینکه بتوانند زندگی‌شان را از نظر مادی بچرخانند و نان شـب کافی داشته باشـند. واقعیت این است که آدم‌ها چیز زیادی برای خوشـبخت‌بودن نیاز ندارند و نیاز دارند احسـاس کننـد کارایی دارند و زندگی‌شـان معنا دارد و مفید و مؤثرند و سیسـتمی باید بابت آن به آنها بازخورد نشان دهد. وقتی اینها نیست، طبیعتا نوعی نارضایتی هسـت که می‌تواند خوراک خشم باشـد. در چنین جامعه‌ای ریسک‌های بالا مانند کلاهبرداری دیده می‌شـود. با وجودی که آدم‌ها به هر دری می‌زنند نان به دسـت بیاورند یا نانشان را چرب‌تر کنند، نمی‌شود انتظار یک جامعه آرام و معقول را داشت.

با توجه به وضـع اقتصادی و برخی نابرابری‌هایی کـه در جامعه ایرانی هست، برای این جامعه چه می‌شود کرد؟

من امید دارم از جاهایی مانند مدرسه شروع کنیم و بچه‌ها را معقول‌تر تربیت کنیـم. خانواده‌ها زیاده از حد به آنها توجه یا بی‌توجهی می‌کنند. مدرسـه باید به‌نوعی بتواند نسـلی از بچه‌هایی را که کمتر آسـیب‌دیده هستند پرورش دهد و آنها را در عین اینکه آگاه می‌کند و عمیق بار می‌آورد، از اینکه آستانه‌هایشـان این‌همه پایین و لطمه‌پذیر باشـد واکسـینه کند. یعنی بتوانـد بچه‌ها را در برابر توهین‌هایی که ممکن است دیگران به آنها بکنند، از درون تقویت کند. به‌علاوه، آنها را در برابـر خطرهایی که می‌تواند واقعیت‌گریزی و پناه‌بردن به مواد مخدر داشته باشد واکسـینه کند. برای این کار لازم است خیلی‌خیلی بیشتر از یاددادن محفوظات، به بچه‌ها زندگی و ارزش بودن و تلاش را یاد بدهیم.

پژوهش

فضاهای بی‌دفاع شهری

اصطـلاح «فضاهـای بی‌دفـاع شـهری» همان فضاهـای جرم‌خیز شـهرهای بزرگ اسـت. یک تحقیق درباره این فضاها نشـان داده اسـت که وجود روشـنایی و نور مناسـب و عدم‌تراکم سـاختمانی، از ویژگی‌هایی هسـتند که فضاهای دارای کیف‌قاپی را از دیگـر فضاهای شـهری تفکیک می‌کند. نبود پیوند ارتباطی با فضاهای نمایان، وجود نقاط فرورفته یا برآمده، داشـتن مـرز و محدوده مشـخص و کم‌بودن ساختمان‌ها نیز از ویژگی‌های تفکیک‌کننـده فضاهـای دارای نزاع و درگیـری از دیگـر فضاها هسـتند. توالـی و امتـداد نیـز از ویژگی‌های متمایزکننده فضاهای دارای مزاحمت از دیگر فضاها هسـتند. دکتر علیرضا محسـنی‌تبریزی، عضو هیأت علمی دانشـگاه تهـران، به‌همراه سـهراب قهرمانی و سـجاد یاهک، دانشجویان کارشناسی‌ارشـد جامعه‌شناسـی دانشگاه تهران، در تحقیقی که با عنوان «فضاهای بی‌دفاع شهری و خشونت: مطالعه مـوردی فضاهـای بی‌دفاع شهر تهران» انجام داده‌اند، ۱۰۸ نقطه جرم‌خیز کلان‌شـهر تهران را مشاهده میدانـی کرده‌انـد و نتایـج پژوهش خود را در شـماره ۴۴ مجله علمی- پژوهشـی «جامعه‌شناسی کاربردی» منتشـر کرده‌اند. البته همین تحقیق در شماره ۵۰ نشریه علمی- پژوهشی «فصلنامه دانش انتظامی» نیز توسط سـهراب قهرمانـی و مرحـوم دکتر رحمت‌الله صدیق‌سروسـتانی و دکتر هوشـنگ نایبی، اعضای هیأت علمی دانشـگاه تهران، منتشر شـده است. درهرحال، این دو تحقیق نشان داده‌اند کـه فضاهـای بی‌دفاع یـا جرم‌خیز دارای ویژگی‌های بسـیاری هسـتند که در دو دسـته فیزیکی و اجتماعی قابل‌تفکیک بوده، سبب مستعدشدن فضاها برای وقوع خشونت می‌شوند. از دیدگاه طراحان شهری و معماران، ویژگی‌هـای فیزیکـی و از دیـدگاه نظریه‌پـردازان جامعه‌شناسـی و روان‌شناسـی، ویژگی‌هـای اجتماعی بیشـتر در مسـتعدکردن فضاها برای وقوع خشونت نقش دارند. فضاهای بی‌دفاع در شهر تهران به علت رشد و گسترش فیزیکی و جمعیتی از یک‌سو و فرسودگی و تخریب مناطق قدیمی بسیار افزایش یافته‌اند. از سویی دیگر، تلاش برای ایجـاد و احیای فضاهای شهری در شهرهای کشـور ما به‌ویژه در شهر تهران به‌عنوان یک کلان‌شهر که مورد هجوم مهاجران و در نتیجه بی‌برنامگی در توسـعه موزون شـده اسـت، تاکنون چندان رضایت‌بخش نبوده است.

محققـان در تحقیق خـود به این نتیجه رسـیدند کـه در بی‌دفاع‌کردن فضاهای شـهری، عوامـل عمومی، نیمه‌عمومـی، نیمه‌اختصاصـی و اختصاصی وجود دارند.

بیشـتر ویژگی‌ها در شدت‌های کم و زیاد در اکثر فضاهای بی‌دفاع وجود دارند، امـا اغلب آنها براسـاس نوع خشونت دارای شـدت‌های متفاوتی هسـتند؛ چنان‌که در بعضی از فضاها (برحسب نوع خشونت)، در شدت زیاد و در فضاهایـی نیز بـه صورت جزئی مشاهده می‌شـوند. می‌توان گفت در بی‌دفاع‌شـدن فضاهای شهری هر دو بُعـد فیزیکی و اجتماعـی فضاهای شـهری مؤثرنـد و نظریاتـی که تنها به یـک بُعد از ویژگی‌هـای فضاهای بی‌دفاع برای کنترل خشـونت توجه کرده‌اند (چه فیزیکی، چه اجتماعی) نمی‌توانند کلیت فضاهـای بی‌دفاع را به‌طور متناسـب نشان داده و سبب کاهـش خشـونت شـوند. بنابراین، نظریاتـی که به هـر دو بُعـد توجه کرده‌اند، کلیت فضاهـای بی‌دفاع را بهتر نشـان می‌دهند. از سـوی دیگر، نظریات تک‌بُعدی نیز تنها با توجه به نوع خشـونت می‌تواننـد مورد توجه قـرار گیرند. عوامـل اجتماعی نقش بیشتری در مستعدکردن فضاها برای وقوع کیف‌قاپی و نزاع و درگیری دارند.

خارجی

جهان خشن‌تر شده است

درحالی‌که در اعلام خشن‌ترین کشورهای جهان، بیش از هرچیز جنگ و درگیری‌های داخلی و گروه‌های شـبه‌نظامی دخیل هستند، در اعلام خشـن‌ترین شـهرها بیش از همه، گروه‌هـای قاچاق مواد مخـدر و درگیری‌های مسـلحانه میـان این گروه‌هـا در نظر گرفته شده‌اند. این اسـت که در برابر خشن‌ترین کشورهای دنیا که عموما در خاورمیانـه و آفریقـا قرار دارند، خشـن‌ترین شـهرهای دنیا در آمریکای‌لاتین هستند.

بررسی‌ها نشـان می‌دهد که جهان در هشت‌سال اخیر به‌مراتب کمتر از گذشته رنگ صلح را به خود دیده است. آنچه در خاورمیانه و آفریقا رخ می‌دهد، در سـال‌های اخیر خشـونت‌آمیزتر از گذشته بوده اسـت. این بررسی‌ها بخشـی از تحقیقی اسـت که شاخص صلح جهانی هرسـال منتشـر می‌کند. در این تحقیق میزان صلح براسـاس فاکتورهایی مانند امنیت در جامعه، درگیری‌های داخلی و بین‌المللی کشـورها و میزان حضور شـبه‌نظامیان در یک کشـور سنجیده می‌شود.

بر اسـاس نتایج بررسـی‌ها، نه‌تنها جهان جای خشن‌تری شده است که فاصله استانداردهای صلح در آرام‌ترین و خشن‌ترین کشور جهان بیش از گذشـته شـده است. ۱۵ کشـور از ۲۰ کشوری که در میان صلح‌آمیزترین و آرام‌ترین کشورهای جهان هستند در اروپا قرار دارند؛ این در حالی است که بیشترین خشونت در خاورمیانه و آفریقا دیده می‌شود.

در فهرسـت خشن‌ترین کشـورهای دنیا مانند سـال‌های اخیر، سـوریه صدرنشین اسـت. پس از آن عراق و افغانستان قرار دارند. سـودان جنوبی، آفریقـای مرکزی، سـومالی، سـودان، جمهوری دموکراتیک کنگو، پاکسـتان و کره‌شـمالی پس از این سه کشور در زمره خشـن‌ترین و ناامن‌ترین کشـورهای دنیا هستند. از سوی دیگر بـرای یافتن آرام‌تریـن و صلح‌آمیزترین کشـورهای جهـان باید از خاورمیانـه و آفریقا فاصله گرفت و به سـمت اروپـا رفت. باز هم به سیاق سـال‌های گذشته، ایسـلند در جایگاه امن‌ترین کشور دنیا قرار دارد. پس از آن کشـور دانمارک و اتریش از کشورهای اروپایی لقـب صلح‌آمیزترین‌ها را به خود اختصاص داده‌اند. بلافاصله بعد نیوزیلند ایسـتاده است. پس از آنها سـوئیس، فنلاند، کانادا، ژاپن و استرالیا ایستاده‌اند. درواقع ژاپن تنها کشور آسیایی است که در میان ۱۰ کشور برتر به لحاظ امنیت قرار دارد.

خشن‌ترین شهرهای جهان

امـا با وجودی که هیچ‌یک از کشـورهای آمریکای‌لاتین در میان ۱۰ کشـور خشن دنیا جای ندارند، ۴۱ شهر این قاره در ردیف ۵۰ شهر بسیار خشن دنیا قرار گرفته‌اند. دراین‌میان برزیل با ۲۱ شهر رکورددار اسـت. در میان ۵۰ شـهر خشـن دنیا، اوبریگان مکزیـک در ردیف پنجاهم قرار دارد. در این شـهر به ازای هـر صدهزار نفر جمعیت، ۲۸،۲۹ فقره قتل دیده می‌شود. در این شهر آدم‌کشی به‌قدری عادی اسـت که یکی از معروف‌ترین عکس‌هـا از آن، تصویری را نمایش می‌دهد که مردی در خیابان کشته شده و در کنار جسد او شهروندان در حال خوردن تاکو هسـتند. به نظر نمی‌رسـد این جسد واکنشی در میـان آنها برانگیخته باشـد. بلافاصله پس از این شـهر، شـهر ماراکایبو ونزوئلا ایسـتاده است. در این شهر به ازای هر صدهزار نفر جمعیت، ۲۸،۸۵ فقره قتل به چشـم می‌خورد. پس از این شهر باز هم یک شـهر دیگر آمریکای‌لاتین و این‌بار در برزیل ایسـتاده است. ماکاپا شهری است که به ازای هر صدهزار نفر جمعیت آن، ۳۰،۲۵ مورد آدم‌کشی به چشـم می‌خورد. پس از این شهر، ژوهانسبورگ، پایتخت آفریقای جنوبی، قرار دارد. در این شهر به ازای هر صدهزار نفر، ۳۰،۳۱ مورد آدم‌کشـی دیده می‌شود. جایگاه بعدی باز هم به شهری در مکزیک تعلق دارد. در شهر ویکتوریا، به ازای هر صدهزار نفر جمعیت، ۳۰،۵۰ مورد آدم‌کشی دیده می‌شود. پریرای کلمبیا در جایگاه بعدی ایستاده است. سرانه آدم‌کشی در این شهر ۳۲،۵۸ به ازای هر صد هزار نفر است.

اما خشـن‌ترین شهر دنیا، کاراکاس ونزوئلاسـت. در این شهر به ازای هـر صدهزار نفر جمعیت، ۱۱۹،۸۷ مورد قتل دیده می‌شـود. سن‌پدروسـولاس در هندوراس، در ردیف دوم خشن‌ترین شهرهای دنیـا قرار دارد. ۱۱۱،۰۳ مورد قتل در هـر صدهزار نفر از رکوردهای این شـهر اسـت. شـهر سـوم باز هم در آمریکای‌لاتین اسـت. در شـهر سان‌سالوادور در کشـور السـالوادور به ازای هر صدهزار نفر جمعیت،۱۰۸،۵۴ مورد قتل گزارش شـده است. آماپولسو در کشور مکزیـک، با ۱۰۴،۷۳ مورد آدم‌کشـی در هر صدهـزار نفر در ردیف بعدی ایستاده است.

ماتورین ونزوئلا، دیستریتو مرکزی در کشور هندوراس، والنسیا در ونزوئـلا، پالمیرا در کلمبیا، کیپ‌تـاون در آفریقای‌جنوبی و کالی در کلمبیا در جایگاه بعدی ایستاده‌اند.